

تحلیل تفسیری مراتب و درجات ایمان و کفر و رابطه ایمان و عمل صالح

احسان دباغ*

علی احمد ناصح**

چکیده

تاریخ انبیاء بیانگر آن است که برنامه‌های تمام پیامبران در دعوت به اصول، بدون هیچ اختلافی یکسان بوده، هرگاه پیامبری دعوت خود را با دلایلی آشکار می‌ساخت، قوم او به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می‌شدند. ایمان، امری است دارای مراتب تشکیکی؛ چرا که قابل شدت و ضعف است. ممکن است برخی از مراتب ایمان به گونه‌ای آمیخته به نوعی از شرک خفی باشد. طبق آموزه‌های دینی، معیار درجه‌بندی و ارتقاء وجودی مؤمنان، انجام اعمال صالح و مرضی خدای سبحان است؛ یعنی ایمان و عمل صالح، مکمل یکدیگرند. صلاح و شایستگی فعل و حُسن فاعلی بستگی به مرتبه ایمان شخص دارد و در مقابل نقش عمل نیز در ایمان، رقم‌زدن درجات و مراتب آن است. مسلمان نیز همواره بین مراتب اسلام و ایمان قرار دارد است. تعریف جامع کفر عبارت از انکار الوهیت، توحید، رسالت و ضروری دین با التفات به ضروری بودن آن است. پژوهش حاضر به تحلیل مراتب ایمان و کفر و بررسی تعاریف انحرافی از مفهوم ایمان و رابطه آن با عمل در طول تاریخ اسلام و تاثیر آن در ایجاد گروه‌هایی چون خوارج، مرجئه، معتزله و اشاعره می‌پردازد و در صدد کشف مهم‌ترین انحراف در دیدگاه‌های صدر اسلام و قرون اولیه اسلامی پیرامون تعریف اصطلاحی ایمان و ارتباط آن با عمل است.

واژگان کلیدی

تفسیر کلامی، ایمان و کفر، خوارج، مرجئه.

e.dabbagh@yahoo.com
aliahmadnaseh@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۲۵

*. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه قم. (نویسنده مسئول)
**. دانشیار دانشگاه قم.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۶

طرح مسئله

ایمان، به معنای سنگر امن و امنیت آفرین، یکی از محوری‌ترین اندیشه‌های مسلمانان است و در برابر آن، کفر به معنای نقاب زدن و پوشاندن حقائق، منفورترین حالتی است که انسان ممکن است به آن گرفتار شود. ایمان و کفر دو مفهوم متضایف هستند. که از تصور یکی، دیگری نیز تداعی می‌شود؛ این نوع حالت را در فلسفه، «تضایف»^۱ می‌نامند. گستره و مقبولیت عمومی مفهوم ایمان در میان ابناء بشر و سابقه نظریه‌پردازان و اهل نحله‌های مختلف برای مصادره اختصاصی این مفاهیم به نفع خود و محروم کردن دیگران از آن، این سؤال‌ها را مطرح می‌سازد:

۱. مفاهیم اساسی و کلیدی که در تعریف و تحقق ایمان و کفر دخالت دارد چه مفاهیمی هستند؟
 ۲. در میان گروه‌ها و نحله‌های اسلامی اعتقادات و عملکرد کدام مذهب و مرام و نحله با این تعاریف سازگاری دارد؟
 ۳. چه انحرافات مهمی در تعریف اصطلاحی ایمان در تاریخ اسلام رخ داده که باعث ایجاد مذاهب و فرقه‌های گوناگون شده است؟
 ۴. مصادره مفاهیم ایمان و کفر چه نقشی در خلق حکومت‌های استبدادی داشته است؟
- حساسیت ویژه سؤال‌های فوق، لزوم شناخت دقیق ایمان و مرز آن با کفر را ضروری می‌سازد. ایمان و کفر، از مباحث بسیار مهم و اساسی در اسلام است و همواره در کانون مباحثه‌ها و مجادله‌های مذاهب و فرق اسلامی قرار داشته است. این دو مقوله، نه تنها در حوزه عقاید، بلکه در زندگی دنیوی انسان، نقشی بنیادین ایفا می‌کند؛ چراکه جایگاه فرد در جامعه اسلامی و امنیت و حرمت وی، با مؤمن یا کافر بودن وی ارتباطی مستقیم دارد. به همین دلیل، مذاهب اسلامی، مباحث ایمان و کفر را با حساسیت ویژه‌ای دنبال می‌کنند. با این حال، هرچند مسلمانان درباره مرزهای ایمان و کفر اختلافاتی دارند، نقاط مشترک میان آنها در این زمینه، به مراتب بیش از اختلافات است؛ به عبارت دیگر، ایمان، شرایطی حداقلی دارد که مورد اتفاق مسلمانان است.

مفهوم‌شناسی**۱. ایمان****الف) ایمان در لغت**

«ایمان»، مصدر باب افعال است: «آمن، یؤمن، ایماناً». (ازهری، ۲۰۰۱ م: ۱۵ / ۵۱۳) «آمن» در اصل

۱. تضایف در اصطلاح فلاسفه یکی از اقسام تقابل است که بین دو امر وجودی برقرار است و در تعریف آن گفته‌اند: متضایفان دو امر وجودی هستند که تعقل هر یک از آنها بدون تعقل دیگری امکان‌پذیر نیست. (شیروانی، ۱۳۷۹: ۱ / ۴۷۵)

«أمن» بوده که همزه دوم، به دلیل تخفیف حذف شده است. (جوهری، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۰۷۱) ریشه ایمان از «أمن» و ضدخوف است. (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۱۷۶؛ جوهری، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۰۷۱) به گفته راغب اصفهانی، ریشه أمن به معنای اطمینان نفس و از میان رفتن خوف است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۲) معنای دیگر امن را «تصدیق کردن» دانسته‌اند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۳۳) ابن منظور این لغت را در چند معنا به کار برده است: امانت (متضاد خیانت)؛ ایمان (متضاد کفر)؛ تصدیق (متضاد تکذیب). (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۱۴۰)

همچنین یکی از نام‌های الهی «مؤمن» است که به گفته ابن‌اثیر، مؤمن اگر از ریشه «ایمان» به معنا تصدیق باشد؛ یعنی کسی که وعده‌های او مورد تصدیق است؛ اما اگر از ریشه «أمان» به معنای ضد خوف و ترس باشد؛ یعنی کسی که بندگان (مؤمن) از عذابش در روز قیامت ایمن هستند. (ابن‌اثیر، ۱۴۱۸: ۱ / ۶۹) مشتقات «امن»، ۸۷۹ بار در قرآن به کار رفته است. (ر. ک: عبدالباقی، ۱۳۶۴: ۹۳ - ۸۳) این واژه در قرآن بیشتر به دو معنا است:

۱. امنیت و ایجاد آن و از میان بردن خوف و ناامنی، مانند: «وَأَذِّجْ عَلَيْنَا الْبَيْتَ مَغَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا». (بقره / ۱۲۵) و «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ»؛ (دخان / ۵۱) یعنی پرهیزکاران، داخل در امنیتی هستند که خدا در اختیار آنان قرار داده است.^۱ «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ». (اعراف / ۹۷)
۲. واژه «أمن» هنگامی که به وسیله حروف «باء» و «لام» متعدی شود، به معنای تصدیق، وثوق و اعتماد است، مانند: «وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ». (یوسف / ۱۷) و هرچند ما راست بگوییم، تو باز ما را تصدیق نخواهی کرد.^۲ و «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ». (توبه / ۶۱) ایمان در عبارت «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» به معنای تصدیق کردن مؤمنان و اعتماد به آنها است. و «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ». (زخرف / ۶۹)

ب) ایمان در اصطلاح

واژه ایمان، یکی از واژه‌هایی است که درباره معنای اصطلاحی آن، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. چنان که گفته شد، یکی از معانی لغوی ایمان، تصدیق است، اما در مورد معنای اصطلاحی ایمان، تصدیق به سه جزء متصور است:

۱. نیز ر. ک: تین / ۳؛ قریش / ۴.

۲. افزون بر آیه فوق درباره تعدیه فعل آمن با حرف باء بنگرید به آیات: عنکبوت / ۲۶؛ طه / ۷۱؛ شعراء / ۴۹.

- تصدیق به زبان (اقرار)؛

- تصدیق به قلب؛

- تصدیق به اعمال.

به عبارت دیگر، معنای اصطلاحی ایمان، ممکن است یکی از این سه اصل و یا ترکیبی از آنها باشد. همین وجوه، زمینه را برای تولید دیدگاه‌های مختلف پیرامون معنای اصطلاحی ایمان فراهم آورده است؛ اگر به منظور ترسیم اندیشه اسلامی در مورد معنای اصطلاحی ایمان، برداری رسم شود، در دو طرف منتهالیه این بردار دو عقیده انحرافی خوارج و مرجئه (برداشت‌های التقاطی از ایمان) قرار دارند و دیگر مذاهب اسلامی در میانه آن قرار گیرند، جریان‌هایی که در دو سوی بردار قرار دارند، به سبب ناهمخوانی با اندیشه اسلامی، نتوانستند به حیات خود ادامه دهند و در همان قرون نخستین اسلامی، از میان رفتند و تنها نامی از آنها در تاریخ فرق و مذاهب کلامی باقی مانده است؛ توضیح بیشتر آنکه در سده‌های نخستین اسلامی، دو مکتب انحرافی در جهان اسلام شکل گرفت که در تعریف ایمان و کفر، قرائتی مخالف با تمام مذاهب اسلامی ارائه کردند. این دو مکتب، خوارج و مرجئه بودند که به دلیل تعارض دیدگاه آنان با اندیشه اسلامی، در سده‌های بعد منزوی شدند و جز نامی از آنان در تاریخ باقی نماند، تا این که در قرن دوازدهم هجری قمری، وهابیت بار دیگر قرائت خوارج و اندیشه افراطی آنان را درباره ایمان و کفر زنده کرد و همانند آنان تیغ تکفیر را بر پیکر مسلمانان فرود آورد؛ عقیده‌ای که در طول تاریخ، هیچ فرقه دیگری جز خوارج آن را نپذیرفت و تنها وهابیان چنین اندیشه‌ای را زنده کردند و همان گونه که تعریف خوارج از ایمان، پی‌آمدهای ناگواری را برای جهان اسلام آفرید، در قرون اخیر نیز اندیشه وهابی در حوزه ایمان و کفر، چنین شرایطی را برای جامعه اسلامی رقم زده است. (ر. ک: علیزاده موسوی، ۱۳۹۳: ۲۳ به بعد)

اجتماع ایمان و شرک

ایمان، امری است ذومراتب و مقول به تشکیک که ماهیتی نسبی و اضافی دارد؛ بدین معنا که ممکن است فردی در نخستین مرتبه ایمان باشد، اما گرفتار مراتبی از شرک نیز باشد: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْفَرُهُ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُوَ مُشْرِكُونَ» (یوسف / ۱۰۶) البته هرگز ایمان با شرک جلی، قابل جمع نیست و شرکی که با برخی از مراتب ایمان جمع می‌شود، شرک خفی است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۲۷۸)، بنابراین گرچه برخی از درجات ایمان به هیچ وجه با برخی از مراتب شرک قابل جمع نیست، با این حال برخی از مراتب ایمان به گونه‌ای آمیخته به نوعی از شرک خفی است و نقطه آغازین حرکت به سوی خدا، ایمان مرکب از اقرار به زبان و تصدیق به قلب است.

مراتب و درجات ایمان

انسان هرچه بیشتر درجات ایمان را طی کند و از نردبان یقین و تصدیق بالاتر رود، بر سعادت‌مندی او افزوده خواهد شد. قرآن درباره مراتب و درجات ایمان می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ. (فتح / ۴)
 إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ...

(انفال / ۲)

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا ... (آل عمران / ۱۷۳)
 وَإِذَا مَا أَنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هُدًى إِيْمَانًا فَآمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا
 وَهُمْ يَسْتَلْبِثُونَ. (توبه / ۱۲۴)

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَخْرَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا
 إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا. (احزاب / ۲۲)

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ
 أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ... (مدثر / ۳۱)

دقت در عبارتهای «لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»، «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»، «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا»، «أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هُدًى إِيْمَانًا فَآمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا»، «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا» و «وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا» بیانگر آن است که ایمان دارای درجات و مراتب متعدد است.

منظور از «درجات» در آیه «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال / ۴) مراتب قرب و منزلت و درجات کرامت معنوی است. البته درجاتی که خدای تعالی در این آیه برای مؤمنین نامبرده اثبات می‌کند تمامی آن برای فرد مؤمنین نیست، بلکه مجموع آن برای مجموع مؤمنین است، برای اینکه درجات مذکور از آثار و لوازم ایمان است و چون ایمان دارای مراتب مختلفی است، لذا درجات هم که خدای متعال به ازاء آن می‌دهد مختلف است، بعضی از مؤمنین یکی از آن درجات را دارا می‌شوند، بعضی دو درجه و برخی چند درجه؛ به حسب اختلافی که در مراتب ایمان ایشان است. مؤید این معنا آیه «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله / ۱۱) و آیات «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا لَهُ جَهَنَّمَ وَيُنْسِ الْمُصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ» (آل عمران / ۱۶۲ و ۱۶۳) است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹ / ۱۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

ان الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مرقاه بعد مرقاه. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۹ / ۱۶۵)
 ایمان ده درجه دارد؛ همچون نردبان که پله پله از آن بالا می‌روند.

آن حضرت در سخنی دیگر می‌فرماید: «خدای متعال ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، صدق، یقین، رضا، وفا، علم و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نموده، کسی که تمام این هفت سهم را دارد، مؤمن کامل است و برای بعضی از مردم یک سهم، دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده، تا به هفت سهم می‌رسد.» سپس امام افزود: «آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است، بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند!» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲) از اینجا روشن می‌شود آنچه از بعضی نقل شده است که ایمان کم‌وزیاد ندارد، سخنی گزاف و بی‌اساس است، زیرا نه با واقعیت‌های علمی می‌سازد و نه با روایات اسلامی. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۲ / ۲۹ و ۳۰)

نگاهی به آیات و احادیث، نشان می‌دهد که آنچه مراتب ایمان را می‌سازد و موجب رشد و تعالی انسان می‌شود، استحکام ایمان در قلب و مواظبت و ممارست در اعمال است. در آیات بسیاری از قرآن، معیار درجه‌بندی و ارتقاء وجودی انسان‌های مؤمن، انجام اعمال صالح و مورد رضای خدا ذکر شده است؛ به این معنا که درجات ایمان، مستقیماً تحت تأثیر اعمالی است که فرد آنها را انجام می‌دهد. بنابراین، مرتبه ایمان ارتباط مستقیمی با یقین قلبی انسان و میزان اعمال او دارد.

عمل، مقتضای ایمان

نقش عمل در ایمان، رقم زدن درجات و مراتب آن است؛ به عبارت دیگر، ایمان درحالی که با اقرار و تصدیق در وجود آدمی شکل می‌گیرد، جز هنگامی که مقرون به عمل باشد، رشد و تعالی نمی‌یابد، از این رو عمل، نه عین ایمان، بلکه مقتضای آن است و ایمان، ریشه و جهت‌دهنده به عمل است و شایستگی فعل و حُسن فاعلی بستگی به آن دارد. آیات زیر و مشابه آنها به این مطلب اشاره دارد:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (نحل / ۹۷)
 الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ. (رعد / ۲۹)

در برخی از روایات، در ظاهر، عمل جزء ایمان شمرده شده است. چنان که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که فرمود: «إن الإيمان معرفة بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان». (صدوق، ۱۴۰۳: ۱ / ۸۴) چنین احادیثی اشاره به مرتبه والای ایمان دارند. مانند این حدیث که «لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد»، که مراد، نماز کامل و مرتبه والای آن است.^۱

۱. برای آشنایی بیشتر، ر. ک: سبحانی، ۱۴۲۷: ۲۲ تا ۲۳.

مراتب بالای ایمان هیچ‌گاه به وجود نمی‌آید، مگر با شناخت قلبی (تصدیق)، اقرار به زبان و عمل به ارکان دین. آن چه این مطلب را تأیید می‌کند، بیان متعلقات ایمان در قرآن است؛ برخی از معاصران بر این عقیده‌اند که متعلق ایمان بیشتر به مراتب آن بستگی دارد و با توجه به اینکه ایمان دارای مراتب گوناگونی است به‌طور کلی و یکسان نمی‌توان به بیان متعلق آن پرداخته، محدوده آن را تعیین کرد، بلکه در برابر هر مرتبه از ایمان، متعلقی برای آن قابل شناسایی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸ / ۲۶۲ - ۲۵۹) این نظر با مبانی شیعه و معتزله که ایمان را دارای مراتب و قابل زیادت و نقصان می‌شمرند، هماهنگی دارد. (مجلسی، ۱۴۳۰: ۲ / ۳۳۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸ / ۲۵۹ - ۲۶۰؛ قاضی، ۲۰۰۱ م: ۴۸۰ - ۴۷۸) آیاتی مانند (نساء / ۱۳۶؛ فتح / ۴) که بر کاهش و افزایش ایمان دلالت دارد نیز می‌تواند در تأیید این سخن مورد استفاده قرار گیرد.

در آیات قرآن به مواردی اشاره شده که ایمان به آنها لازم و ضروری است و جامع همه آنها، ایمان به غیب است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...». (بقره / ۳) به هر آنچه از حواس بشری پنهان است و پیامبران از آن خبر داده‌اند، غیب گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۱۷ - ۶۱۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۲۰) و ایمان به غیب شامل ایمان به خدا، فرشتگان، پیامبران، قیامت، بهشت و جهنم و ... می‌شود. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۴۹ و ۱۵۰؛ طوسی، بی‌تا: ۱ / ۵۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۶۳) البته گاه غیب به موارد خاصی چون خدای متعال، قرآن، قیام حضرت مهدی و ... تأویل برده شده که اشاره به برخی از مصادیق غیب دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۴۶)

در مجموع، می‌توان گفت که ایمان و عمل، ارتباطی بسیار وثیق و نزدیک با یکدیگر دارند و عمل بدون ایمان، ارزشی ندارد، ازسوی دیگر، راه رشد و کمال انسان نیز تنها از طریق عمل - اعم از قلبی و بدنی - میسر است.

ایمان و اختیار

تصویر قرآن از ایمان به‌گونه‌ای است که آن را با خواست و اراده خود انسان پیوند می‌دهد. در برخی آیات اختیار یکی از ملاک‌های ارزش‌گذاری ایمان دانسته شده و ایمان از روی اکراه یا اجبار بی‌ارزش تلقی شده است: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ». (یونس / ۹۹) در این آیه خدای متعال ایمان را امری اختیاری می‌داند که اکراهی بر آن وجود ندارد و خود او نیز بندگان را بر این امر اجبار نمی‌کند، (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۲۰۶) بر همین اساس خدای متعال در جایی دیگر تنها بازگویی حق را از پیامبر می‌خواهد، تا هرکه خواست، ایمان بیاورد و هرکه نخواست، کفر بورزد: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ». (کهف / ۲۹)

همچنین ایمان آوردن از روی ترس و اضطراب و برای دفع عذاب الهی در هنگام مشاهده آن سودمند نیست: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...» (غافر / ۸۵)

از دیگر آیاتی که در این زمینه می‌توان به آنها استناد کرد، آیاتی است که امر به ایمان و نهی از کفر می‌کند، (بقره / ۴۱، ۹۱ و ۱۸۶؛ نساء / ۱۳۶) کافران را نکوهش کرده، وعده عذاب می‌دهد، (بقره / ۸۶؛ نساء / ۱۳۷؛ ملک / ۱۰؛ عبس / ۱۷) کفر را جرم تلقی می‌کند (اعراف / ۴۰؛ جاثیه / ۳۱؛ دخان / ۲۲ - ۲۱؛ غافر / ۱۱ - ۱۰) از حسرت کافران در روز قیامت خبر می‌دهد، (زمر / ۵۶ - ۵۵) سرنوشت کافران را مایه عبرت می‌شمرد، (ذاریات / ۳۷ - ۳۵) اکراه در دین را نفی کرده (بقره / ۲۵۶) و به اختیاری بودن ایمان تصریح می‌کند (مزمّل / ۱۹؛ انسان / ۲۹) که همگی نشان از وجود شرط اختیار برای ایمان دارد و اصولاً چون اعتقاد و ایمان از امور قلبی است آدمیان توان ایجاد آن را با اجبار و اکراه ندارند. (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲: ۵ / ۱۹۵)

۲. کفر

الف) کفر در لغت

«کفر» در لغت به معنای پنهان کردن و پوشاندن است. به شب تاریک، کافر گفته می‌شود؛ زیرا با تاریکی خود همه چیز را می‌پوشاند؛ به کشاورز نیز از این جهت که بذر و دانه را در دل خاک پنهان می‌کند، کافر گفته می‌شود (جوهری، ۱۴۰۴: ۲ / ۸۰۸) مانند آیه: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» (حدید / ۲۰)

همچنین به دریا، رودخانه بزرگ، ابر تیره، سرزمین وسیع و زره، کافر می‌گویند؛ چون هریک به نحوی چیزی را می‌پوشانند. (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۴۷۱)

بسیاری از لغت‌شناسان بزرگ این معانی را مصادیقی از همان معنای کلی؛ یعنی «پوشاندن» دانسته‌اند، از قبیل راغب اصفهانی،^۱ ابن فارس،^۲ ابن منظور،^۳ جوهری،^۴ زبیدی^۵ و طریحی.^۶

در قرآن کریم، ۵۲۴ مرتبه مشتقات ریشه «ک ف ر» به کار رفته است. در اصطلاح قرآن، کافر در

۱. الکفر فی اللغه ستر الشئ ... (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۴۳۳)

۲. کفر (کاف و الفاء و الراء) اصل صحیح، بدل علی معنی واحد و هو الستر و التغطية ... (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۹۱)

۳. الکفر نقیض الایمان ... و الکفر کفر النعمه هو نقیض الشکر ... و الکفر بالفتح التغطية. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۴۴)

۴. الکفر ضد الایمان ... و الکفر بالفتح التغطية، و قد کفرت الشئ الکفره بالکسر کفراي سترته ... (جوهری، ۱۴۰۴: ۲ / ۸۰۷)

۵. اصل الکفر من الکفر بالفتح مصدر کفر بمعنی الستر. (زبیدی، ۱۹۹۴: ۳ / ۵۳۵)

۶. قوله تعالی «ولاتکونوا اول کافره» ای اول من کفر و جحد ... و الکفر بالفتح التغطية. (طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۷۴)

مقابل مؤمن قرار دارد. قرآن کریم در یک تقسیم‌بندی کلی، انسان‌ها را به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم نموده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٍ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ...» (تغابن / ۲) اما در بیان مصادیق، از آیات شریفه متعددی استفاده می‌شود که کافران شامل گروه‌های مختلف از جمله مشرکان و اهل کتاب هستند. شاهد اطلاق کفر بر مشرکان آیاتی نظیر: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ، بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (مؤمنون / ۱۱۷) (و نیز ر.ک: اعراف / ۱۹۱؛ انبیاء / ۲۱؛ فصلت / ۳۷) و شاهد اطلاق کفر بر اهل کتاب آیاتی نظیر: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...» (مائده / ۱۷ و ۷۲) است. البته همه اهل کتاب یکسان نیستند، بلکه برخی مؤمن و برخی کافرند. قرآن کریم آنگاه که اوصافی در مذمت اهل کتاب بیان می‌نماید، آن را به عده‌ای از ایشان نسبت می‌دهد، نه به همه آنها تا رعایت حق گروه حق‌گرا و حق‌جو شده باشد، گرچه عده ایشان کم باشد: «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» (نساء / ۵۵؛ نیز ر.ک: آل عمران / ۷۵، ۱۱۳ و ۱۹۹؛ مائده / ۸۲ و ۸۳؛ حشر / ۲؛ بینه / ۶)

البته قرآن کریم کفر را به معنایی غیر از آنچه گذشت نیز به کار گرفته است. در این معنا، کفر نه تنها مذموم نیست که از واجبات بس مهم است: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ». (بقره / ۲۵۶) در اینجا کفر به معنای ردّ طاغوت و ایمان به خدا است. از این آیه برمی‌آید که مؤمن باید به باطل کفر بورزد و به حق ایمان آورد.

ب) کفر در اصطلاح

تعریف جامع کفر در اصطلاح عبارت است از انکار الوهیت، توحید، رسالت و ضروری دین - با التفات به ضروری بودن آن - اگر به انکار رسالت بینجامد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۶: ۱ / ۵۴) البته «کفر» در اصطلاح علم فقه و علم کلام، تفاوت‌هایی دارد؛ کفر در علم فقه معمولاً در برابر «اسلام» قرار می‌گیرد. در این علم، حد نصاب مسلمان بودن و خروج از مرز کفر، جاری شدن شهادتین بر زبان است و کسی که شهادتین را نگوید، کافر می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸ / ۳۳۲؛ نیشابوری قشیری، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۸۷۲؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۱۸) همچنین در علم فقه، بیشتر درباره احکام کفر، مانند شیوه تعامل مسلمانان و کفار در اموری همچون معاملات، ازدواج و ارث بردن کافر از مسلمان بحث می‌شود.

اما در علم کلام، کفر در برابر «ایمان» به کار می‌رود و مفهوم، مرزها و معیارهای کفر به دقت بررسی می‌شود. در علم کلام، کفر، جدای از انکار لسانی، از افعال قلوب شمرده می‌شود (علم‌الهدی، ۱۴۳۳: ۵۳۴) و انکار هر یک از متعلقات ایمان، موجب کفر می‌شود. (سبحانی، ۱۴۲۷: ۴۹) یکی از واژه‌های پرکاربرد وهابیت، کفر است. وهابیان، مخالفان خود را عموماً به کفر متهم می‌کنند و به همین سبب، به وهابیان

افراطی، «تکفیری» گفته می‌شود، این در حالی است که به اجماع مسلمانان، اهل قبله را نمی‌توان کافر شمرد و خون، مال و ناموس آنان را مباح دانست.

مراتب کفر

همان‌گونه که ایمان دارای درجات تکاملی است و انسان در پرتو ایمان و اعمال صالح می‌تواند نردبان صعود را یکی پس از دیگری طی کند، کفر نیز دارای درجات تنازلی است. قرآن به‌خوبی به مراتب نزولی کفر اشاره کرده است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ.
(آل عمران / ۹۰)^۱

در ادامه مقاله، ابتدا دیدگاه‌های انحرافی صدر اسلام و قرون اولیه اسلامی پیرامون تعریف اصطلاحی ایمان و نیز رابطه آن با عمل تبیین خواهد شد و سپس به تعریف آن از نگاه مذاهب اسلامی پرداخته خواهد شد.

۳. خوارج؛ تلازم ایمان و عمل

خوارج نخستین جریان انحرافی در جهان اسلام بودند که تفسیری نادرست و ویرانگر از ایمان ارائه کردند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در زمان حیات خود، شکل‌گیری خوارج را پیش‌بینی فرموده بود:

يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية؛ (شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱ / ۱۳۴)
از دین خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود.

خوارج در میانه جنگ صفین در مسئله حکمیت، راه خود را از اسلام جدا کردند و در آن زمان فقط یک گروه سیاسی شمرده می‌شدند، اما رفته‌رفته برای توجیه اعمال و رفتار ناهنجارشان، مبانی اعتقادی خاصی را برگزیدند. با وجود عقاید متنوع خوارج، آنچه بیش از همه به شکل‌گیری اندیشه اعتقادی آنها انجامید و در واکنش به آن نیز مذاهب دیگری به وجود آمد، قرائت افراطی خوارج از مفهوم ایمان بود. آنان با قرائتی که از ایمان ارائه کردند، تمامی مسلمانان را کافر شمردند و شاید بتوان آنان را نخستین گروه تکفیری در جهان اسلام نام نهاد.^۲

۱. همچنین در آیات: نساء / ۱۳۷؛ مائده / ۶۴؛ توبه / ۳۷.

۲. برای آشنایی با نحوه شکل‌گیری خوارج و گروه‌های منتسب به آنها، (ر. ک: اسفراینی، ۱۴۱۶: ۹۵ - ۷۲)

مبانی اعتقادی خوارج، در دوره «ازارقه»^۱ بعد از «محکمه الاولی»^۲ شکل گرفت که مهم‌ترین آن، عقیده «تلازم میان ایمان و عمل» بود.

به اعتقاد خوارج، ایمان دارای سه جزء است: تصدیق زبانی (اقرار)، تصدیق قلبی و تصدیق عملی (انجام). براساس این تعریف، اگر کسی به زبان و قلب به خدا ایمان داشته باشد، اما مرتکب گناه شود، ایمان خود را از دست می‌دهد و کافر می‌شود. خوارج با تکیه بر این مبنا، معتقد بودند:

۱. مخالفان آنها افزون بر کفر، دچار شرک نیز هستند. (اسفراینی، ۱۴۱۶: ۸۳)

۲. قاعدین خوارج - کسانی از خوارج که جنگ نمی‌کردند - کافرند. (همان)

۳. سرزمین مخالفان، دار الکفر است. (همان: ۸۴)

۴. کافران واجب‌القتل‌اند. کشتن زنان و فرزندان کافران نیز مباح است و کودکان آنها، همیشه در

آتش خواهند ماند! (همان: ۸۳)

خوارج، هرکسی را که به لشکرشان می‌پیوست، می‌آزمودند؛ به این صورت که اسیری از مخالفان‌شان را به وی می‌دادند و به او می‌گفتند او را بکشد؛ اگر می‌کشت، او را تصدیق می‌کردند، اما اگر خودداری می‌کرد، او را منافق و مشرک می‌شمردند و می‌کشتند. (همان) آنان امیرمؤمنان علی علیه السلام را با این توجیه به شهادت رساندند که وی به دلیل پذیرفتن حکمیت، کافر شده است و باید کشته شود!^۳

چنین عقایدی سبب شد که خون، مال و ناموس مسلمانان، لگدمال این گروه شود و تمامی سرزمین‌های اسلامی از نگاه آنان کفرستان شمرده شود. این در حالی بود که آنان به ظواهر اسلام مقید بودند. بسیاری از آنها قائم باللیل و صائم بالنهار بودند، اما چنان‌که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پیش‌بینی کرده بود، با موضعی که درباره مفهوم ایمان گرفتند، از دین خارج شدند و امروز به جز نامی از آنها باقی نمانده است. «اباضیه» که امروزه در ظاهر منتسب به خوارجند، عقایدی کاملاً متفاوت با خوارج نخستین دارند.^۴

۱. «ازارقه» گروهی بودند که رهبری آنها را «نافع بن ازرق» بر عهده داشت و بزرگ‌ترین فرقه از نظر قدرت و عدد در میان خوارج، همین گروه بودند. (همان: ۸۲)

۲. «محکمه الاولی» نخستین گروه خوارج بودند که در جریان مخالفت با حکمیت به وجود آمدند و به همین دلیل به این نام، نام‌گذاری شدند. البته در این دوره، هنوز مرزهای اعتقادی خوارج به صورت شفاف شکل نگرفته بود. (ر.ک: همان: ۷۸ - ۷۴)

۳. خوارج عقاید گوناگونی، از جمله مسئله حاکمیت الهی یا همان «لا حکم الا لله» داشتند. (برای آگاهی بیشتر ر. ک: شهرستانی، ۱۹۹۳ م: ۱ / ۱۳۱)

۴. خوارج به ۲۰ فرقه تقسیم شدند و از عقیده مشترک آنها تکفیر گناهکاران مسلمان بود و در این میان فقط فرقه اباضیه استثناء است. این فرقه و فرقه ازارقه، نمودهای تفکر خوارج‌اند. فرقه اباضیه با اینکه معتقد است که عمل، شرط اسلام کامل است ولی با این وجود به کافر بودن گناهکاران معتقد نیست و اگر گاهی عده‌ای را کافر نامیده‌اند مرادشان از کفر،

قرائت خوارج از مفهوم ایمان، نه تنها در حوزه عمل، ویرانی‌های بسیاری را به وجود آورد، بلکه در واکنش به این نظریه، دیدگاه مرجئه شکل گرفت که در نقطه مقابل اندیشه خوارج قرار داشت و توسط امویان به شدت ترویج شد.

۴. مرجئه؛ ایمان بدون عمل

افراط‌گری‌های خوارج، زمینه را برای اندیشه دیگری به نام مرجئه فراهم آورد. «ارجا» در لغت، به دو معنا به کار رفته است: تأخیر و امید. (ر.ک: جوهری، ۱۴۰۴: ۱ / ۵۲ و ۶ / ۲۳۵۲؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۱۵؛ شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱ / ۱۶۲) مرجئه به عنوان یکی از فرق کلامی در موضوع ارتباط عمل و ایمان، عقیده‌ای کاملاً متفاوت با خوارج و در نقطه مقابل اندیشه آنان ابراز داشتند. آنها معتقد بودند که عمل، متأخر از ایمان است و به همین سبب، هیچ ربطی به ایمان ندارد؛ یعنی قائل به جدایی ایمان از عمل بودند و معتقد بودند که: «لا تضر مع الایمان معصیه...». (شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱۲۵) بسیاری از فرقه‌های مرجئه نیز معتقد بودند که «الایمان لایزید ولا ینقص؛ ایمان کم و زیاد نمی‌شود». (اسفراینی، ۱۴۱۶: ۲۰۷؛ شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱۴۱)

از سوی دیگر، مؤمنان مورد نظر خود را امید می‌دادند که در صورت انجام گناهان، حتی گناهان کبیره، خدا آنها را می‌آمرزد. آنان ایمان را صرفاً تصدیق زبانی می‌شمردند. چنین تفکری در آن زمان موجب تقویت روحیه تساهل و تسامح در عمل به دستورات دینی و تا اندازه‌ای رواج اباحه‌گری و بی‌بندوباری شد از این رو بیش از هر کس دیگر صاحبان قدرت از این اندیشه طرفداری کردند. (ولوی، ۱۳۷۰: ۲ / ۳۱۵؛ صابری، ۱۳۸۳: ۱ / ۹۹) در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که فرمود: مرجئه توسط هفتاد پیامبر نفرین شده‌اند. پرسیده شد، مرجئه چه کسانی‌اند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: کسانی که می‌گویند ایمان تنها کلام است. (اسفراینی، ۱۴۱۶: ۲۰۲) در این میان، بنی‌امیه کوشیدند قرائتی جبرگرایانه از اندیشه ارجاء ارائه دهند که در نتیجه آن، نه تنها انسان با انجام گناه - هرچند بسیار بزرگ - از ایمان خارج نمی‌شود، بلکه انجام افعال انسان - هرچند بد - توسط خدا صورت می‌گیرد و انسان در انجام این امور، مجبور است! (همان) بنی‌امیه بدین ترتیب، اعمال بد خود را توجیه می‌کردند.

این اندیشه نیز مانند اندیشه خوارج، به سبب ناهمخوانی با اندیشه ناب اسلامی نتوانست به بقای خود ادامه

ناشکری و ناسپاسی نعمت است که البته در این صورت مترادف با کلمه فسق یا معصیت از نظر دیگر فرقه‌هاست. (اسفراینی، ۱۴۱۶: ۷۲ به بعد) همچنین تمام فرق خوارج منقرض شدند به استثنای اباضیه که تاکنون پیروانی در کشور عمان و برخی از مناطق شمال آفریقا در الجزائر و طرابلس دارد. (مدکور، ۱۳۹۳: ۷۱۷)

دهد و در سده‌های بعد، تنها نامی از آن در منابع تاریخی برجا ماند. گفتنی است که عقیده مرجئه در اهل سنت شبیه عقیده غلات در بین شیعه بود، زیرا در بین غلات نیز روحیه تساهل و تسامح دینی حاکم بوده و آنان در انجام عبادت‌های شرعی از جمله نماز، روزه، حج و ... بسیار ضعیف و بی‌مبالا بودند و به همین سبب مورد طعن امامان معصوم علیهم‌السلام به‌ویژه امام صادق علیه‌السلام واقع شدند. (ر.ک: معارف، ۱۳۷۴: ۳۱۲ - ۳۰۵)

۵. معتزله؛ منزله بین المنزلتین

معتزله، عقل‌گرایان جهان اسلام بودند که گروه‌هایی از آنها در استفاده از عقل، افراط کردند و کوشیدند برای همه مسائل دینی، توجیه عقلانی ارائه کنند، اما با توجه به محدودیت‌های عقل در فهم بسیاری از مسائل غیرمادی، به بی‌راهه رفتند. معتزله دیدگاه‌های متنوعی داشتند، اما در معنای اصطلاحی ایمان، برای فرار از افراط خوارج و تفریط مرجئه، نظریه «منزله بین المنزلتین» را ابداع کردند.

به گزارش شهرستانی، اختلاف نظر حسن بصری و واصل بن عطا درباره مفهوم ایمان و کفر، زمینه به‌وجود آمدن اندیشه اعتزال را فراهم کرده است. واصل بن عطا متولد مدینه و مقیم بصره از شاگردان حسن بصری (۱۱۰ - ۲۱ ق) بود. شخصی در مجلس درس حسن بصری از او پرسید: در روزگار ما جماعتی پیدا شده‌اند که مرتکب کبیره را کافر می‌دانند. این گروه «خوارج» نام دارند. جمع دیگر معتقدند که گناه به ایمان آسیبی نمی‌رساند. این گروه «مرجئه» اند. عقیده تو در این باره چیست؟ حسن در اندیشه فرو رفت، اما پیش از آنکه لب به سخن بگشاید، یکی از شاگردان گفت: «مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه جایگاه او میان کفر و ایمان است (منزله بین المنزلتین). این مرد «واصل بن عطا» بود که نخستین عقیده مکتب اعتزال را بیان کرد. وی آنگاه به کنار یکی از ستون‌های مسجد رفت و به توضیح عقیده خویش پرداخت و در پی آن، حسن بصری گفت: «اعتزل عتاً واصل؛ (شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱ / ۶۲) واصل از ما کناره گرفت» از همان روز، واصل و پیروانش به معتزله معروف شدند.

براساس این نظریه، کسی که به زبان و قلب، مصدق خدا و نبوت پیامبر و معاد است، اگر مرتکب کبیره شود، نه مؤمن است و نه کافر، بلکه مرحله‌ای میان ایمان و کفر وجود دارد که فسق است. کیفر فاسق نیز خلود در آتش است؛ بدین معنا که فاسق همیشه در آتش خواهد ماند. (ابن حزم، ۱۴۶۶: ۴ / ۷۹؛ قوشجی، ۱۲۸۵: ۳۸۶؛ اشعری، ۱۹۵۵: ۱۶۷) البته احکام دنیایی کافر، شامل فاسق نمی‌شود و از سویی، عذاب فاسق هرچند بسیار شدید و همیشگی است، اما از عذاب کافر کمتر است. این بخش از دیدگاه معتزله، آنان را از خوارج جدا می‌کند؛ زیرا خوارج مرتکب کبیره را کافر می‌دانستند و خون او را مباح می‌شمردند، اما معتزله چنین اعتقادی نداشتند. معتزله دارای عقاید دیگری در زمینه توحید، وعد و وعید،

امر به معروف و نهی از منکر و عدل نیز بودند که در جای خود آمده است. چنان که گفته شد، نظریه «منزله بین المنزلتین» در واکنش به دیدگاه‌های خوارج و مرجئه به وجود آمد، اما در منابع اسلامی، هیچ دلیلی بر این مدعا وجود ندارد و تنها ناشی از تراوش‌های عقلانی معتزله است. انسان در قرآن، یا مؤمن است یا کافر، اما فسق از صفاتی است که به سبب گناه، بر مؤمن عارض می‌شود. معتزلیان و اندیشه «منزله بین المنزلتین» نیز در دوره‌های بعدی اسلام، چندان دوام نیاورد و رد پای آن صرفاً در کتاب‌های تاریخی باقی ماند.

۶. ایمان در اندیشه اسلامی

در مقابل سه جریان فکری خوارج، مرجئه و معتزله، امامان شیعه علیهم‌السلام بینش جدیدی عرضه داشتند که معرف نگاه شیعیان به موضوع رابطه ایمان و عمل است. در روایات امامان علیهم‌السلام، عمل، از لوازم ایمان به شمار رفته و ارتکاب معاصی سبب زوال آن خواهد بود. طبق روایاتی که در این خصوص وارد شده مرتکب کبائر، مؤمن نیست؛ چون در شرایطی حد الهی بر او جاری می‌شود. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۳) چنین شخصی مانند کسی است که لباس ایمان را از شخصیت خود در آورده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۶ / ۹۰) اما در عین حال مسلمان به شمار می‌رود، چون شهادتین را به زبان جاری کرده است. مسلمان نیز همواره بین مراتب اسلام و ایمان در نوسان است، به طوری که صدور معصیت از جانب او موجب خروج او از دایره ایمان و ورود به حوزه مسلمانی است و به عکس توبه موجب ارتقای او از درجه اسلام به ایمان خواهد بود.^۱ (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۲۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۶ / ۷۳) در اینجا می‌توان معنای حدیث «الایمان ان یُعبد الله و لا یُعصی» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۳) از امام صادق علیه‌السلام را به درستی فهمید. این حدیث ضمن آنکه تعبد به احکام شرعی و اجتناب از معاصی را از لوازم ایمان به شمار می‌آورد، به نقد تفکر خوارج، مرجئه و معتزله نیز نظر دارد؛ زیرا طبق این عقیده مرتکب کبائر نه کافر، نه مؤمن و نه فاسق^۲ است بلکه غیر مؤمن تلقی شده و با مسلمان دانستن او، امید توبه و الحاق به مؤمنان درباره او وجود دارد، البته دیدگاه معتزله بیش از دیدگاه‌های خوارج و مرجئه به دیدگاه امام صادق علیه‌السلام نزدیک است، از این رو مهم‌ترین انحراف در معنای اصطلاحی ایمان، ریشه در نحوه ارتباط میان ایمان و عمل دارد و بیشتر

۱. با توجه به آیات قرآن از جمله احزاب / ۳۵ و حجرات / ۱۴، می‌توان گفت تفاوت مفهومی میان ایمان و اسلام در صورتی است که این دو واژه در کنار هم قرار گیرند، اما هرگاه جدا از هم بیایند، اسلام بر همان چیزی به کار می‌رود که ایمان بر آن اطلاق می‌شود و هر دو واژه در یک معنا استعمال می‌گردد.
۲. به این معنا که فسق، مرحله‌ای بین ایمان و کفر باشد.

اندیشمندان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، بر این عقیده‌اند که نه میان ایمان و عمل تلازم کامل وجود دارد و نه کلاً عمل از ایمان متأخر و جدا است،^۱ بلکه معنای اصطلاحی ایمان، همان تصدیق به زبان و قلب است؛ و گناه، فرد را از ایمان خارج نمی‌کند، بلکه موجب فسق او (خروج از طاعت الهی) می‌شود؛ نه به این معنا که مرتبه دیگری غیر از مرحله ایمان و کفر وجود داشته باشد، بلکه فسق دامن‌گیر مؤمن می‌شود و تا وقتی عملی که مستلزم کفر باشد انجام ندهد، مؤمن است، اما مؤمن فاسق، از این رو عمل جزء معنای اصطلاحی ایمان نیست و خارج از معنای آن است. آیه زیر به این مسئله اشاره دارد: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا». (طه / ۱۱۲)

این آیه شریفه، بیان می‌کند که ایمان غیر از عمل است؛ چراکه خدای متعال می‌فرماید: «و کسی که اعمال نیکو انجام می‌دهد درحالی که ایمان دارد ...»؛ بنابراین می‌توان کسی را تصور کرد که ایمان دارد، اما اعمالش نیکو نیست. آیات زیر نیز اشاره به همین معنا است:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. (بقره / ۲۷۷)

وَأَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا
الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ. (حجرات / ۹)

این آیه شریفه بیان می‌کند که حتی جنگ نیز موجب خروج یک گروه یا فرد از ایمان نمی‌شود؛ چون خدای متعال نه تنها هنگام جنگ دو طایفه با یک دیگر، هر دو را مؤمن می‌شمارد، بلکه در ادامه آن می‌فرماید: «اگر یکی از آن دو گروه - مؤمن - بر دیگری ستم کرد ...»؛ بی‌شک ستم کردن و بغی، یکی از گناهان بزرگ است، اما خدا این طایفه را از دایره ایمان خارج نکرده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ». (توبه / ۱۱۹)

خدای سبحان در این آیه شریفه، کسانی را که ایمان دارند، به تقوا که همان انجام واجبات و ترک محرّمات است، توصیه می‌کند. پس ایمان با عدم تقوا نیز جمع شدنی است، اما اگر عمل از اجزای ایمان بود، توصیه مؤمنان به تقوا از جانب خدا، بیهوده بود؛ زیرا در این صورت، خود آنها تقوای الهی داشته‌اند که مؤمن شده‌اند.

۱. هرچند از واژه عمل، اعمال جوارحی (بدنی) به ذهن متبادر می‌شود، اما با عنایت به آیات قرآن، عمل مرتبط با ایمان، صرفاً فعل بدنی نیست؛ بلکه مراد از عمل، گستره وسیعی است که شامل اعمال جوارحی مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات و اعمال جوانحی (قلبی و درونی) مانند محبت، بیم، ترس، خشوع، ذکر و تفکر می‌شود.

شایان ذکر است که قرآن کریم در بیش از ۵۰ مورد، ایمان و عمل صالح را در کنار یکدیگر آورده و به هم عطف کرده است و عطف میان دو مطلب، دلیل بر تغایر آنها است و نشان می‌دهد که مطلب نخست غیر از مطلب دوم است اما همین همراهی نشان می‌دهد که این دو امر در رشد و تعالی انسان، جدایی‌ناپذیر هستند؛ زیرا ایمان و عمل صالح مکمل یکدیگرند و تأثیر متقابل دارند. ایمان اگر در روح بشر نفوذ کند، آثار آن در اعمال انسان منعکس خواهد شد و انجام عمل صالح در تقویت ایمان نیز مؤثر است. بنابراین ایمانی که نجات‌دهنده است، ایمانی است که همراه با عمل صالح باشد.

همچنین در ضمن حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در جواب سؤال راوی که می‌گوید خبر ده مرا از ایمان که آیا قول است یا عمل یا قول است بدون عمل؟ می‌فرماید:

الایمان عمل کله والقول بعض ذلك العمل. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۴)
ایمان، همه آن عمل است و قول و گفتار قسمتی از این عمل است.

در روایات فریقین نیز به کمترین میزان ایمان؛ یعنی همان اسلام که با شهادتین محقق می‌شود اشاره شده است. مثلاً به گفته مسلم در صحیحش، هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام مأمور فتح خیبر شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به وی فرمود: برو و به چیزی توجه نکن که خداوند به وسیله تو دزهای خیبر را فتح می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: برای چه با آنها مبارزه کنم؟ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: با آنها مبارزه کن تا هنگامی که شهادت دهند: «لا اله الا الله و محمد رسول الله». هرگاه چنین کردند، دیگر خون و اموال آنها بر تو حرام است... (نیشابوری قشیری، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۸۷۲)

شافعی از ابوهیره حدیثی نقل می‌کند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: با مردم می‌جنگم تا هنگامی که بگویند: «لا اله الا الله». هنگامی که چنین گفتند، خون و مالشان از طرف من محترم است؛ جز آنچه از جانب خدا بر گردن آنهاست. (شافعی، بی تا، ۱ / ۱۵۹ - ۱۵۸)

به گفته شافعی: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست که بنا به فرمان خدا تا هنگامی باید با مشرکان مبارزه کند که بگویند: «لا اله الا الله»؛ اگر چنین کردند، خون و مالشان محترم است و فقط حقوق خدا را باید انجام دهند. مراد از حقوق خدا، احکام و مسائلی است که خدای متعال برای آنها وضع کرده است، اما این که تا چه اندازه در گفته خود صادق یا کاذب هستند و در قلب آنان چه می‌گذرد، تنها خدا می‌داند. خدای سبحان به قلوب آنان آگاه است و او متولی امور بندگان است ... و پیامبر صلی الله علیه و آله به همین ترتیب با مردم عمل کرد؛ یعنی بر مبنای آنچه آنان در ظاهر عمل می‌کردند و خدا تنها به امور باطنی آگاه است. (همان)

در منابع شیعی نیز روایات زیادی در این زمینه دیده می‌شود:

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مناظره با خوارج که مرتکب کبیره را کافر می‌دانستند، با استناد به عمل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که با مرتکبان کبیره همانند مؤمنان عمل می‌کردند، فرمود: شما دانستید که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله زناکار محصنه را سنگسار می‌کرد؛ اما سپس بر او نماز می‌گزارد و خانواده‌اش از او ارث می‌برند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قاتل را قصاص می‌کرد، اما پس از آن، خانواده‌اش از وی ارث می‌برند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دست دزد را قطع می‌کرد؛ بر زناکار حد جاری می‌کرد، اما سپس سهم آنان را از بیت المال ادا می‌نمود. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با توجه به گناهشان آنان را مجازات و حقوق الهی را بر آنها جاری می‌کرد، اما آنان را از اسلام خارج نمی‌نمود و نام آنها را از میان اهلش پاک نمی‌کرد». (سیدرضی، ۱۴۱۴)

فردی از امام صادق علیه السلام پرسید: کمترین اندازه ایمان چیست؟ امام فرمود: اینکه (شخص) به یکتایی خدای متعال و رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شهادت بدهد و اقرار به اطاعت کند و امام زمان خود را بشناسد. کسی که چنین باشد، مؤمن است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۹ / ۱۶)

به سبب این آیات و روایات، بسیاری از علمای شیعه نیز ایمان را اقرار به زبان و تصدیق به قلب معنا کرده‌اند. خواجه نصیر معتقد است که ایمان، تصدیق به قلب و زبان است و تصدیق به قلب به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلُوا بِهَا وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ». (نمل / ۱۴)

همچنین اصطلاح اقرار به زبان نیز به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسَلْنَا». (حجرات / ۱۴)

علامه حلی در شرح کلام خواجه، این نظر را تأیید کرده است. (حلی، ۱۴۰۸: ۴۰۵) فاضل مقداد نیز چنین عقیده‌ای دارد. (مقداد، ۱۴۰۵: ۴۴۲) مجلسی نیز می‌نویسد:

ایمان، عبارت است از تسلیم خدا بودن و تصدیق به آنچه نبی آورده است، به زبان و قلب. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۸ / ۲۹۶)

۷. فرق کلامی اهل سنت و مفهوم ایمان

با توجه به آنچه بیان شد، بیشتر مذاهب اسلامی بر این عقیده‌اند که عمل، جزء ایمان نیست و از صفات کمال (سبحانی، ۱۴۲۷: ۱۵) و یا فروع ایمان (شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱ / ۱۱۴) شمرده می‌شود. در اینجا مفهوم ایمان از دیدگاه سه فرقه مهم در اهل سنت؛ یعنی اشاعره، ماتریدییه و طحاویه بررسی می‌شود:

الف) اشاعره

اشاعره به پیروی از رهبر خود - ابوالحسن اشعری - ایمان را به «تصدیق بالجنان» یعنی تصدیق به قلب معنا کرده‌اند. آنان در معنای اصطلاحی ایمان، بیشتر به همان معنای لغوی نظر داشته‌اند. به گفته اشعری، اگر گفته شود: ایمان به خدا در نزد شما چیست؟ در پاسخ می‌گوییم: ایمان، تصدیق خدا است و تمامی اهل لغتی که قرآن به آن زبان نازل شده است، بر این معنا اجماع کرده‌اند ... بنابراین، هنگامی که گفته می‌شود: فلانی به عذاب قبر و شفاعت ایمان دارد، مراد این است که این امور را تصدیق می‌کند ... (اشعری، ۱۹۵۵: ۱۵۴) شهرستانی که خود بر مکتب اشعری است، در ترسیم عقیده اشعری می‌نویسد:

اشعری معتقد است، ایمان تصدیق به قلب است، اما گفتن به زبان و عمل به ارکان، از فروع ایمان است. کسی که قلباً به توحید خدا اقرار کند و با قلب، رسالت پیامبران را تصدیق نماید، ایمانش درست است و اگر بر این حال از دنیا برود، با ایمان از دنیا رفته است و از ایمان خارج نمی‌شود، مگر با انکار یکی از این موارد. (شهرستانی، ۱۹۹۳: ۱ / ۱۴)

چنان‌که مشاهده می‌شود، اشعری در تعریف ایمان، فقط تصدیق به قلب را بیان می‌کند و اقرار به زبان را ذکر نمی‌کند. ابن‌فورک - از علمای اشعری - در پاسخ به این انتقاد می‌نویسد:

.. اشعری می‌گفت که ایمان، تصدیق به قلب است و این اعتقاد انسانی است که در آن چه به آن ایمان دارد، صداقت دارد، اما اگر اقرار به زبان بدون تصدیق قلبی باشد، ایمان نیست و به همین سبب، به منافق، مؤمن گفته نمی‌شود. (چون منافق به زبان اظهار ایمان می‌کند، اما در قلب ایمان ندارد.) (ابن‌فورک، ۱۴۲۵: ۱۵۲)

باقلائی از عالمان بزرگ اشعری نیز در تعریف ایمان که به نوعی پاسخ به پرسش بالا است، می‌نویسد:

حقیقت ایمان، تصدیق است و محل تصدیق، قلب است، به این معنا که در قلب تصدیق کند که خدا واحد است، پیامبر حق است و تمامی آنچه پیامبر آورده، حق است و آنچه بر زبان می‌آید (که به آن اقرار گفته می‌شود) و آنچه توسط اعضای بدن انجام می‌شود (که به آن عمل می‌گویند) همگی آینه چیزی است که در قلب وجود دارد و دلیل آن است. (باقلائی، ۱۴۲۱: ۵۶)

در قرآن مجید نیز آیاتی وجود دارد که محل ایمان را قلب معرفی می‌کنند، مانند: «وَلِكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ

إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ...». (حجرات / ۷)^۱

۱. همچنین در حجرات / ۱۴؛ مجادله / ۲۲.

البته هرچند کسی که در قلب خود ایمان دارد، معمولاً به زبان نیز اقرار می‌کند، اما همان‌گونه که از قول خواجه نصیر نقل شد، گاه تصدیق به قلب وجود دارد، اما اقرار به زبان نیست؛ زیرا ممکن است برخی به سبب لجاجت و عناد، از اقرار به ایمان خودداری کنند. به‌همین دلیل، معمولاً در تعریف ایمان، تصدیق به قلب و اقرار به زبان با هم آمده است. اشعری نیز به‌طور حتم اقرار به زبان را قبول داشته است، اما چنان‌که باقلانی می‌گوید: اگر در قلب ایمان باشد و صداقت در آن وجود داشته باشد، ناگزیر زبان و جوارح انسان آن را تصدیق خواهند کرد.

ب) ماتریدیه

ابومنصور ماتریدی، یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت، ایمان را تصدیق قلبی معنا می‌کند و برخی از ماتریدیان نیز ایمان را به اقرار به زبان و تصدیق به قلب معنا کرده‌اند. ابومنصور ماتریدی در کتاب *التوحید*، ابتدا به تفصیل به ابطال نظریه «ایمان فقط اقرار به زبان است» می‌پردازد و سپس دلایلی را برای اثبات نظریه خود مبنی بر اینکه ایمان، تصدیق قلبی است، ارائه می‌کند که برخی عبارتند از: معنای لغوی ایمان همان تصدیق است. ضد ایمان، کفر است و کفر نیز به معنای تکذیب است. پس معنای اصطلاحی ایمان، تصدیق است. خدا میان ایمان و اعمال فرق گذاشته است؛ او به مؤمنان ابتدا با واژه ایمان خطاب کرده و سپس آنان را به انجام اعمال (صالح) دستور داده است و این دلالت بر جدایی ایمان از عمل دارد و... (ماتریدی، بی تا: ۴۷۷ - ۴۷۳)

ج) طحاویه

ابوجعفر طحاوی یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت است و بر کتاب وی با نام *عقیده طحاویه* شرح‌های بسیاری نوشته شده و جالب آنکه بسیاری از این شروح، به‌دست وهابیان نگاشته شده است و امروزه در حوزه‌های علمیه آنها تدریس می‌شود، اما از آنجا که وهابیان دیدگاه‌های ابوجعفر طحاوی را مطابق اندیشه‌های خود ندیده‌اند، همواره به توجیه و تأویل سخنان وی روی آورده‌اند. از آن جمله، معنای ایمان است که طحاوی به‌صراحت می‌نویسد:

والإيمان هو الإقرار باللسان والتصديق بالجنان. (طحاوی، ۱۴۱۶: ۳۳۱)

ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است.

وهابیان در شرح این جمله طحاوی، توجیهاات فراوانی آورده و برخی از آنان که نتوانسته‌اند این جمله صریح وی را توجیه کنند، ادعا کرده‌اند که وی در این مورد اشتباه کرده است! (برای نمونه، ر.ک: جماعة من العلماء، ۱۴۰۴: ۳۳۶ - ۳۳۱)

نتیجه

به طور خلاصه، با توجه به آنچه گفته شد، به دست می‌آید که ایمان، امری است ذومراتب و مقول به تشکیک که ماهیتی نسبی و اضافی دارد، از این رو درجاتی هم که خدای متعال به ازای آن می‌دهد مختلف است، بعضی از مؤمنین کسانی هستند که یکی از آن درجات را دارا می‌شوند، بعضی دیگر دو درجه و بعضی به حسب اختلافی که در مراتب ایمان ایشان است، چند درجه را حائز می‌شوند. آنچه مراتب ایمان را می‌سازد و موجب رشد و تعالی انسان می‌شود، استحکام ایمان در قلب و مواظبت و ممارست در اعمال صالحه است. از سوی دیگر همان گونه که ایمان دارای درجات تکاملی است و انسان در پرتو ایمان و اعمال صالح می‌تواند نردبان صعود را یکی پس از دیگری طی کند، کفر نیز دارای درجات تنازلی است.

از نظر تاریخی نیز سه انحراف مهم در تعریف اصطلاحی ایمان در تاریخ اسلام دیده می‌شود: خوارج (تلازم ایمان و عمل)؛ مرجئه (تأخر کامل عمل از ایمان و عدم تلازم میان آن دو) و معتزله (منزله بین المنزلتین). همه این دیدگاه‌ها نیز به سبب مغایرت با اندیشه اصیل و ناب اسلامی، از میان رفته‌اند؛ یعنی مهم‌ترین انحراف در معنای اصطلاحی ایمان، ریشه در چگونگی و نحوه ارتباط میان ایمان و عمل دارد که باعث ایجاد مذاهب و فرقه‌های گوناگون شده است. در این میان، مذاهب اسلامی اعم از شیعه و بیشتر اهل سنت، بر این عقیده‌اند که عمل نه عین ایمان بلکه مقتضای آن اما خارج از آن است؛ یعنی عمل جزء معنای اصطلاحی ایمان نیست بلکه از صفات کمال و یا فروع ایمان شمرده می‌شود و ایمان به معنای تصدیق قلبی و اقرار به زبان، ریشه عمل و جهت‌دهنده به آن است؛ این دو مقوله ارتباطی بسیار وثیق و نزدیک با یکدیگر دارند، به نحوی که عمل بدون ایمان، ارزشی ندارد و از سوی دیگر ایمانی نجات‌دهنده است که همراه با عمل صالح باشد.

همچنین حد نصاب مسلمان بودن و خروج از مرز کفر، جاری شدن شهادتین بر زبان است و انکار هر یک از متعلقات ایمان نیز موجب کفر می‌شود. مراجعه به تاریخ روشن می‌کند که مصادره مفاهیم ایمان و کفر نقشی بارز در خلق حکومت‌های استبدادی داشته و باعث ایجاد قرائت‌های ناصواب از ایمان و ارتباط آن با عمل شده است، مثلاً بنی‌امیه کوشیدند قرائتی جبرگرایانه از اندیشه ارجاء ارائه دهند و بدین ترتیب، اعمال بد خود را توجیه می‌کردند، اما با مراجعه به قرآن کریم، سنت و روایات معصومین علیهم‌السلام، مشاهده می‌شود که عمل، از لوازم ایمان به شمار رفته و ارتکاب معاصی سبب زوال یا تضعیف آن خواهد بود، اما سبب تکفیر مرتکب معاصی نخواهد بود. نتیجه چنین برداشتی این واقعیت است که مرتکب گناه - حتی گناه کبیره - چنانچه به قلب و زبان ایمان داشته باشد، کافر نیست و نمی‌توان حکم کافر را بر وی جاری و او را تکفیر کرد بلکه راه توبه همواره برای او تا آخر عمر باز است، البته هرچه گناه او بیشتر یا سنگین‌تر باشد، امکان توبه برای او مشکل‌تر است.

منابع و مأخذ

- قرآن كريم.
- نهج البلاغه، گردآوری سيد رضى، ١٤١٤ ق، تصحيح صبحى صالح، قم، هجرت.
- ابن اثير، مبارك بن محمد، ١٤١٨ ق، النهايه فى غريب الحديث و الاثر، تحقيق ابو عبدالرحمه صلاح بن محمد بن عريضه، بيروت، دار الكتب العلميه.
- ابن حزم ظاهري، على بن احمد، ١٤٦٦ ق، الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، تحقيق محمد ابراهيم نصر و عبدالرحمن عميره، بيروت.
- ابن فارس، احمد، ١٤٠٤ ق، معجم مقاييس اللغه، قم، دفتر تبليغات اسلامي.
- ابن فورك، محمد بن حسن، ١٤٢٥ ق، مقالات الشيخ ابى الحسن الاشعري امام اهل السنه، تحقيق احمد عبدالرحيم السايح، قاهره، مكتبه الثقافه الدينيه.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، ١٤١٤ ق، لسان العرب، بيروت، دار صادر.
- ازهرى، محمد بن احمد، ٢٠٠١ م، تهذيب اللغه، تحقيق محمد عوض مرعب، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- اسفراينى تيمى، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد، ١٤١٦ ق، الفرق بين الفرق، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، المطبعه العصريه.
- اشعري، ابوالحسن، ١٩٥٥ م، اللمع فى الرد على اهل الزيغ و البدع، قاهره، مطبعه المصر.
- باقلانى، ابوبكر بن الطيب، ١٤٢١ ق، الانصاف فيما يجب اعتقاده و لا يجوز الجهل به، تحقيق محمد زاهد بن حسن كوثرى، قاهره، مكتبه الازهرية للتراث.
- جعفرى، يعقوب، ١٣٨٣، ايمان در قرآن (مقاله)، مكتب اسلام، ش ٢.
- جماعة من العلماء، ١٤٠٤ ق، شرح العقيدة الطحاويه، تحقيق محمد ناصرالدين البانى، بيروت، المكتب الاسلامي.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، ١٤٠٤ ق، الصحاح: تاج اللغه و صحاح العربيه، بيروت، دار العلم للملايين.
- حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، ١٤٠٨ ق، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، بيروت، مؤسسة الاعلمى.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، ١٤١٢ ق، المفردات فى غريب القرآن، بيروت و دمشق، دارالعلم و الدار الشاميه.

- زبیدی، محمد مرتضی، ۱۹۹۴ م، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۲۷ ق، الایمان و الکفر فی کتاب و السنه، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
- شافعی، محمد بن ادیس، بی تا، الام، تحقیق رفعت فوضی عبدالمطلب، دار الوفاء، بی جا.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۹۹۳ م، الملل و النحل، تحقیق امیرعلی معنا و علی حسن فاعور، بیروت، دار المعرفه.
- شیروانی، علی، ۱۳۷۹، ترجمه و شرح نهاییه الحکمه، تهران، الزهراء علیها السلام.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۴۰۶ ق، العروة الوثقی، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه.
- طحاوی، ابوجعفر، ۱۴۱۶ ق، متن العقیده الطحاویه، بیروت، دار ابن حزم.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، مجمع البحرین و مطلع النیرین فی غریب الحدیث و القرآن الشریفین، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، اختیار معرفه الرجال، تحقیق محمد حسینی آسترآبادی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- _____، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عبدالباقی، محمد فؤاد، ۱۳۶۴ ق، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قاهره، دارالکتب المصریه.
- علم الهدی، علی بن حسین، ۱۴۳۳ ق، الذخیره فی علم الکلام، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- علیزاده موسوی، مهدی، ۱۳۹۳، ایمان و کفر، قم، دار الإعلام لمدرسه اهل البيت علیهم السلام.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۶ ق، القاموس المحیط، بیروت، مؤسسه الرساله.
- فیومی مقرئ، ابو العباس احمد، ۱۴۱۴ ق، المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر، قم، دار الهجره.
- قاضی، عبدالجبار بن احمد، ۲۰۰۱ م، شرح الاصول الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- قوشچی، علی بن محمد، ۱۲۸۵، شرح تجرید الاعتقاد، تهران، چاپ سنگی.

- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- ماتریدی، ابو منصور، بی تا، التوحید، تحقیق بکر طوبال و محمد آروشی، بیروت، دار صادر.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، ۱۴۳۰ ق، حق الیقین، تهران، علمیه اسلامیة.
- مدکور، محمد سلام، ۱۳۹۳ ق، مناهج الاجتهاد فی الاسلام فی الاحکام الفقهیة و العقائدیة، کویت، جامعه الكويت.
- مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲، دائرة المعارف قرآن کریم، قم، بوستان کتاب.
- معارف، مجید، ۱۳۷۴، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران، ضریح.
- مقداد، جمال الدین الفاضل، ۱۴۰۵ ق، إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- نیشابوری قشیری، مسلم بن الحجاج، ۱۴۱۲ ق، الجامع الصحیح، مسلم، قاهره، دار الحدیث.
- ولوی، علی محمد، ۱۳۷۰، تاریخ کلام و مذاهب اسلامی، تهران، بعثت.

